

به نام خداوند جان و خرد



مقن کامل گزارش سیاستی درباره

اصلاح چالش قیمت‌گذاری دستوری و تأثیر آن بر کاهش مخاطره اعتراضات



دی‌ماه ۱۴۰۴



مقدمه

کنترل قیمت یا «قیمت‌گذاری دستوری» از جمله ابزارهای مداخله مستقیم دولت در سازوکار بازار است که معمولاً با هدف حمایت از معیشت خانوارها، مهار تورم، یا تثبیت شرایط تولید در دوره‌های بحران به کار گرفته می‌شود. این سیاست در بسیاری از کشورها، به‌ویژه اقتصادهای در حال گذار یا مواجه با شوک‌های تورمی، به‌صورت گسترده تجربه شده است. با این همه، تجربه‌های ملی و بین‌المللی نشان می‌دهد که آثار قیمت‌گذاری دستوری نه‌تنها یک‌دست و قطعی نیست، بلکه به‌شدت وابسته به ساختار نهادی، کیفیت حکمرانی و منطق تصمیم‌گیری سیاسی در هر کشور است. از همین رو، ارزیابی این سیاست تنها با اتکا به تحلیل‌های ساده اقتصادی، تصویر ناقص و گاه گمراه‌کننده‌ای ارائه می‌دهد.

در ادبیات اقتصاد سیاسی، سه چهارچوب تحلیلی اصلی برای فهم پیامدهای کنترل قیمت برجسته شده‌اند. نخست، رویکرد اقتصاد رفاه و نئوکلاسیک که قیمت را سیگنال تخصیص منابع می‌داند و هرگونه مداخله قیمتی را به‌مثابه انحراف از تعادل کارای بازار تحلیل می‌کند. دوم، نظریه انتخاب عمومی که سیاست‌گذاری قیمتی را نه یک تصمیم فنی، بلکه برآیند تعامل منافع سیاسی، فشار گروه‌های ذی‌نفع و محاسبات بقا و محبوبیت دولت‌ها می‌بیند. سوم، رویکرد نهادگرایانه که تأکید دارد موفقیت یا شکست کنترل قیمت بیش از هر چیز به کیفیت نهادها، ظرفیت اجرایی دولت، شفافیت اطلاعات و اعتبار تعهدات سیاستی وابسته است. هر یک از این رویکردها بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهند، اما به‌تنهایی توانا به تبیین کامل چرایی تداوم یا ناکامی قیمت‌گذاری دستوری نیستند.

در شرایط کنونی اقتصاد ایران، قیمت‌گذاری دستوری به یکی از محوری‌ترین و درعین حال مناقشه‌برانگیزترین ابزارهای سیاست‌گذاری بدل شده است. از بازار انرژی و کالاهای اساسی تا خودرو و خدمات عمومی، دولت‌ها به‌طور مستمر از این ابزار برای مهار نارضایتی اجتماعی و مدیریت شوک‌های قیمتی استفاده کرده‌اند. با این همه، تداوم کمبود، شکل‌گیری بازارهای غیررسمی، تشدید رانت‌جویی، تضعیف انگیزه تولید و فرسایش اعتماد عمومی نشان می‌دهد که مسئله تنها «وجود یا عدم وجود» کنترل قیمت نیست، بلکه به چگونگی طراحی، اجرا و زمینه‌نهادی این سیاست بازمی‌گردد. از این چشم‌انداز، قیمت‌گذاری دستوری بیش از آنکه یک خطای فنی باشد، نشانه‌ای از چالش‌های عمیق‌تر در حکمرانی اقتصادی است.

این گزارش سیاستی که از سوی پژوهشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی در قالب یک نشست خبری با حضور دانشگاهیان و سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران پیشین این حوزه تهیه شده، با هدف کمک به تصمیم‌سازی در عالی‌ترین سطح اجرایی کشور، می‌کوشد با نگاهی تلفیقی و فراتر از دوگانه‌های ساده «بازار یا دولت»، منطق پایداری قیمت‌گذاری دستوری و پیامدهای آن را تحلیل کند. در این چهارچوب، کنترل قیمت نه‌تنها از منظر زیان‌های رفاهی و کارایی اقتصادی، بلکه در پیوند با انگیزه‌های سیاسی، ساختار منافع و ظرفیت نهادی دولت بررسی می‌شود. فرض بنیادین گزارش آن است که بدون درک هم‌زمان ابعاد اقتصادی، سیاسی و نهادی، هرگونه اصلاح قیمتی یا محکوم به شکست خواهد بود یا به هزینه‌های اجتماعی و سیاسی سنگین منجر می‌شود.

الف) مسأله اصلی در قیمت‌گذاری دستوری چیست؟

مسئله قیمت‌گذاری دستوری به‌مثابه یکی از گره‌های مزمن حکمرانی اقتصادی کشور، ناشی از ایفای هم‌زمان و تفکیک نشده دولت در دو نقش «تنظیم‌کننده بازار» و «تعیین‌کننده قیمت» است. این هم‌پوشانی نقش‌ها، به تحریف سیگنال‌های قیمتی، اخلال در سازوکار کشف قیمت و شکل‌گیری تعادل‌های ناپایدار در عرضه و تقاضا انجامیده است. در نتیجه، قیمت دیگر بازتاب‌دهنده واقعیت‌های هزینه تولید، بهره‌وری و کمیابی منابع نیست، بلکه به متغیری اداری و سیاسی تبدیل شده که پیامدهای اقتصادی، نهادی و اجتماعی آن در میان مدت و بلندمدت انباشته می‌شود.



از چشم‌انداز فنی و اقتصادی، زمانی که دولت قیمتی پایین‌تر از سطح تعادلی بازار تعیین می‌کند، واکنش طبیعی بازار به‌صورت هم‌زمان در دو سوی عرضه و تقاضا بروز می‌یابد. از یک‌سو، کاهش سودآوری، باعث افت عرضه در کوتاه‌مدت و میان‌مدت می‌شود و از سوی دیگر، قیمت پایین‌تر، تقاضای اسمی را افزایش می‌دهد. حاصل این شکاف، شکل‌گیری مازاد تقاضا و بروز پدیده‌هایی مانند صف‌های خرید، قرعه‌کشی، سهمیه‌بندی و گسترش بازارهای غیررسمی است؛ سازوکارهایی که نه‌تنها ناکارایی تخصیصی را تشدید می‌کنند، بلکه عدالت توزیعی را نیز مخدوش می‌سازند.

در ادامه این چرخه، بنگاه‌های تولیدی با کاهش مستمر سودآوری روبرو شده و به‌تدریج انگیزه خود را برای سرمایه‌گذاری در ارتقای کیفیت، نوسازی فناوری و افزایش ظرفیت تولید از دست می‌دهند. این وضعیت به افت بهره‌وری، افزایش هزینه‌های پنهان و انباشت زیان در ترازنامه بنگاه‌ها منجر می‌شود. برای جلوگیری از توقف تولید یا ورشکستگی بنگاه‌های بزرگ، دولت ناگزیر به مداخله‌های جبرانی از راه یارانه‌های آشکار و پنهان - مانند تسهیلات بانکی، تکلیفی، معافیت‌های مالیاتی یا تخصیص منابع ارزی ترجیحی - می‌شود؛ مداخلاتی که در نهایت فشار بر بودجه عمومی، رشد نقدینگی و شکل‌گیری تورم پنهان را تشدید می‌کنند.

شواهد تجربی در برخی صنایع کلیدی، به‌ویژه صنعت خودرو، به‌روشنی گویای ابعاد این مسئله است. گزارش‌های رسمی حسابرسی، از زیان انباشته سنگین خودروسازان بزرگ و عدم توازن مالی در زنجیره تأمین حکایت دارد. هم‌زمان، فاصله معنادار میان قیمت‌های رسمی و قیمت‌های بازار آزاد، به ظهور ثبت‌نام‌های انبوه، صف‌های طولانی و انتقال رانت به واسطه‌ها انجامیده است. در سطح کلان‌تر، فشار فزاینده بر نظام بانکی برای تأمین نقدینگی بنگاه‌های زیان‌ده، به انباشت مطالبات غیرجاری و تضعیف سلامت مالی بانک‌ها دامن زده است.

با این اوصاف، قیمت‌گذاری دستوری تنها یک خطای سیاستی یا اقتصادی تلقی نمی‌شود، بلکه یک مسئله بنیادین حکمرانی است که ریشه‌های آن در سطوح گوناگون قابل شناسایی است. در سطح راهبردی، فقدان اجماع پایدار درباره نقش دولت در بازار و نبود اصول روشن برای مداخله قیمتی، سیاست‌ها را ناپایدار و متغیر ساخته است. در سطح سیاست‌گذاری، غلبه تصمیمات کوتاه‌مدت و ملاحظات سیاسی، به تولید سازوکارهای پراکنده و گاه متعارض انجامیده است. در سطح تنظیم‌گری نیز، نهادهای مسئول تنظیم بازار از استقلال نهادی، ظرفیت فنی و ابزارهای داده‌محور کافی برای مدیریت بازارهای پیچیده برخوردار نیستند.

در نتیجه، تداوم قیمت‌گذاری دستوری نه‌تنها به ناکارایی اقتصادی منجر شده، بلکه چرخه‌ای خودتقویت‌گر از مداخله، زیان، جبران مالی و فشار تورمی ایجاد کرده است. شکستن این چرخه، نیازمند بازتعریف نقش دولت، تفکیک وظایف تنظیم‌گری از قیمت‌گذاری و حرکت به‌سوی سیاست‌های مبتنی بر نهادهای مستقل، شفاف و پاسخ‌گو است؛ امری که بدون تصمیم‌گیری در بالاترین سطح اجرایی کشور امکان‌پذیر نخواهد بود.

(ب) ریشه‌های قیمت‌گذاری دستوری

مسئله قیمت‌گذاری دستوری حاصل یک عامل واحد یا خطای مقطعی سیاستی نیست، بلکه برآیند برهم‌کنش مجموعه‌ای از ریشه‌های نهادی، اقتصادی، سیاسی و فنی است که در طول زمان به یک الگوی ناپایدار حکمرانی اقتصادی تبدیل شده‌اند. شناسایی دقیق این ریشه‌ها، شرط لازم برای طراحی اصلاحات پایدار و قابل اجرا در سطح ملی است.



۱. ریشه‌های نهادی و ساختاری

در سطح نهادی، تمرکز اختیارات تصمیم‌گیری قیمتی در بدنه دولت، یکی از ریشه‌های اصلی مسئله است. در بسیاری از بازارها، همان دستگاه اجرایی که مسئول سیاست‌گذاری یا مالکیت بنگاه‌هاست، به‌طور هم‌زمان در نقش تعیین‌کننده قیمت نیز ظاهر می‌شود. این هم‌زمانی نقش‌ها، تعارض منافع ساختاری ایجاد کرده و تصمیم‌گیری قیمتی را از منطق تنظیم‌گری حرفه‌ای به سوی ملاحظات اداری و سیاسی سوق می‌دهد. افزون بر این، نهادهای تنظیم‌گر اقتصادی از استقلال نهادی، مالی و حقوقی کافی برخوردار نیستند؛ به‌گونه‌ای که امکان مقاومت مؤثر در برابر فشارهای کوتاه‌مدت سیاسی یا بخشی را ندارند. فقدان توازن و هماهنگی میان سطوح مختلف حکمرانی - از سیاست‌های کلان و راهبردی تا مقررات اجرایی و فنی - نیز موجب صدور تصمیمات متناقض و بی‌ثبات شده و قابلیت پیش‌بینی‌پذیری محیط اقتصادی را تضعیف کرده است.

۲. ریشه‌های اقتصادی و ساختار بازار

از منظر اقتصادی، ضعف ساختار رقابتی در بسیاری از بازارها زمینه‌ساز تداوم قیمت‌گذاری دستوری شده است. وجود انحصارها یا بازارهای غیرحرفه‌ای با تعداد محدود بازیگران بزرگ، قدرت بازار را در اختیار بنگاه‌های خاص قرار داده و امکان کشف قیمت رقابتی را کاهش داده است. هم‌زمان، ناپایداری نظام بارانه‌ای، به‌ویژه در حوزه انرژی و نهادهای کلیدی، موجب شده هزینه‌های واقعی تولید با قیمت‌های رسمی همخوانی نداشته باشد. این عدم تطابق، وابستگی تولیدکنندگان به حمایت‌های دولتی را تشدید کرده و اصلاحات قیمتی را پرهزینه‌تر ساخته است. در کنار این عوامل، ضعف پیش‌نیازهای سرمایه‌گذاری - از جمله فقدان ابزارهای تأمین مالی بلندمدت، ناکارآمدی بازار سرمایه و اتکای بیش‌ازحد به استقراض بانکی - سبب شده بنگاه‌ها در برابر شوک‌های قیمتی آسیب‌پذیر باشند و دولت ناچار به مداخله قیمتی شود.

۳. ریشه‌های سیاسی و اجتماعی

در بعد سیاسی، کوتاه‌مدت‌گرایی در تصمیم‌گیری، یکی از محرک‌های اصلی قیمت‌گذاری دستوری است. در شرایط ناپایداری اقتصادی و تورم بالا، کنترل قیمت‌ها به‌عنوان ابزاری سریع برای ایجاد ثبات ظاهری و کاهش فشار اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ حتی اگر آثار بلندمدت آن منفی باشد. فشار اجتماعی برای جلوگیری از افزایش قیمت کالاهای اساسی، به‌ویژه در دوره‌های رکود یا تورم، تصمیمات دستوری را از منظر سیاسی قابل توجیه می‌سازد. در چنین فضایی، تعادل میان منافع اجتماعی کوتاه‌مدت و پایداری اقتصادی بلندمدت به نفع اولی برهم می‌خورد و اصلاحات ساختاری به تعویق می‌افتد.

۴. ریشه‌های اطلاعاتی و فنی

در سطح فنی و اطلاعاتی، فقدان زیرساخت‌های داده‌ای شفاف و یکپارچه، تصمیم‌گیری قیمتی بر پایه شواهد را دشوار کرده است. نبود سامانه‌های قابل اتکا برای هزینه‌یابی تولید، برآورد قیمت تمام‌شده و پایش لحظه‌ای بازار، زمینه را برای مداخلات سلیقه‌ای و غیرهدفمند فراهم می‌کند. افزون بر این، ضعف ظرفیت فنی نهادهای تنظیم‌گر - از حیث نیروی انسانی متخصص، تحلیلگران اقتصادی و ابزارهای مدرن تنظیم‌گری - موجب شده سیاست‌گذاری قیمتی بیش از آنکه بر تحلیل‌های اقتصادی متکی باشد، بر فشارهای بخشی یا اداری استوار شود.

۵. آثار و پیامدهای انباشت مسئله

تداوم این مشکلات، پیامدهای گسترده‌ای در سه سطح اقتصادی، اجتماعی و نهادی به همراه داشته است. در سطح اقتصادی، کاهش سرمایه‌گذاری و نوآوری در صنایع مشمول قیمت‌گذاری، انباشت زیان در بنگاه‌ها، فشار فزاینده بر ترازنامه بانک‌ها و آشکار شدن

هزینه‌های پنهان بودجه، از نتایج مستقیم این رویکرد است. در سطح اجتماعی، توزیع نابرابر منافع به نفع رانت‌جویان، افت کیفیت کالاها و خدمات و افزایش نارضایتی عمومی، مشروعیت سیاست‌ها را تضعیف کرده است؛ و سرانجام در سطح نهادی، کارایی و اعتبار نهادهای تنظیم‌گر کاهش یافته و چرخه‌ای از تصمیم‌سازی مبتنی بر فشار سیاسی به‌جای شواهد و داده شکل گرفته است.

در مجموع، قیمت‌گذاری دستوری نه تنها یک خطای سیاستی، بلکه نشانه‌ای از کاستی‌های عمیق در حکمرانی اقتصادی است. گذار از این وضعیت، نیازمند رویارویی هم‌زمان با ریشه‌های نهادی، اقتصادی، سیاسی و فنی مسئله و اتخاذ تصمیمات هماهنگ در بالاترین سطوح اجرایی کشور است.

پ) راه‌حل‌های پیشنهادی سیاستی

تجربه کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که قیمت‌گذاری دستوری، اگرچه در کوتاه‌مدت به‌عنوان ابزاری برای مدیریت فشارهای تورمی و اجتماعی به‌کار گرفته می‌شود، در صورت تداوم، به کاهش کارایی تولید، تضعیف انگیزه سرمایه‌گذاری، شکل‌گیری بازارهای غیررسمی و تعمیق ناترازی‌های مالی منجر خواهد شد. از این‌رو، راه‌حل مسئله نه در تداوم یا حذف دفعی قیمت‌گذاری، بلکه در گذار مدیریت‌شده از مداخله مستقیم دولت به تنظیم‌گری نهادمند، شفاف و پاسخ‌گو نهفته است. بسته پیشنهادی حاضر، بر تلفیق ملاحظات رفاهی، انگیزه‌های سیاسی و الزامات نهادی استوار است و در سه سطح راهبردی، نهادی و اجرایی طراحی شده است.

راهبرد اول: اصلاح تدریجی نظام قیمت‌ها با جبران هدفمند

راهبرد اصلی در این محور، خروج مرحله‌ای و قابل پیش‌بینی دولت از قیمت‌گذاری مستقیم و جایگزینی آن با سازوکارهای تنظیم‌گری بر پایه رقابت، همراه با حمایت هدفمند از گروه‌های آسیب‌پذیر است. این رویکرد به دنبال آن است که هم‌زمان انگیزه تولید و سرمایه‌گذاری را احیا کرده و فشار معیشتی بر مصرف‌کنندگان کم‌درآمد را کنترل کند.

در سطح اجرایی، این راهبرد از طریق طراحی مسیرهای مرحله‌ای آزادسازی قیمت‌ها در بخش‌های منتخب و اجرای پایلوت در صنایع قابل کنترل دنبال می‌شود. آزادسازی قیمت‌ها باید تدریجی، زمان‌بندی‌شده و همراه با اعلام عمومی مسیر اصلاحات باشد تا انتظارات فعالان اقتصادی تثبیت شود. هم‌زمان، یارانه‌های کالایی و قیمتی به‌صورت هدفمند به حمایت‌های نقدی یا شبه‌نقدی برای دهک‌های مشخص تبدیل می‌شود تا اثرات کوتاه‌مدت اصلاح قیمت‌ها بر رفاه خانوارها مدیریت شود. شاخص اصلی موفقیت این راهبرد، کاهش فاصله قیمت رسمی و بازار، بهبود وضعیت مالی بنگاه‌ها و ثبات اجتماعی در دوره گذار خواهد بود.

راهبرد دوم: تقویت شفافیت، پاسخ‌گویی و انضباط سیاستی

راهبرد دوم بر اصلاح بستر تصمیم‌گیری و کاهش زمینه‌های رانت‌جویی و تصمیمات سیاسی کوتاه‌مدت تمرکز دارد. بدون شفافیت اطلاعات و پاسخ‌گویی نهادی، حتی اصلاحات قیمتی صحیح نیز در معرض بازگشت یا انحراف قرار خواهند گرفت.

در سطح اجرایی، این راهبرد نیازمند استقرار قواعد شفاف برای اعمال هرگونه یارانه، کمک یا مداخله حمایتی دولت است. معیارهای حمایت باید از پیش تعریف شده، محدود به زمان مشخص و قابل پایش باشند. همچنین ایجاد سازوکار هماهنگی سیاست‌های پولی، مالی و ارزی از طریق یک نهاد فرابخشی، امکان صدور سیگنال‌های سازگار به بازار را فراهم می‌کند. انتشار منظم داده‌ها درباره هزینه‌های تولید، حمایت‌های دولتی و پیامدهای سیاست‌ها، نقش مهمی در افزایش اعتماد عمومی و کاهش هزینه‌های سیاسی



اصلاحات بازی می‌کند. کاهش رانتهای آشکار و پنهان و افزایش قابلیت پیش‌بینی سیاست‌ها، شاخص کلیدی تحقق این راهبرد است.

راهبرد سوم: نهادسازی و تقویت تنظیم‌گری مستقل و حرفه‌ای

راهبرد سوم معطوف به حل ریشه‌ای مسئله از راه اصلاح ساختار حکمرانی بازارهاست. تجربه نشان می‌دهد که در غیاب نهادهای تنظیم‌گر مستقل، هرگونه اصلاح قیمتی ناپایدار بوده و در برابر فشارهای سیاسی و اجتماعی آسیب‌پذیر است.

در سطح اجرایی، این راهبرد نیازمند تدوین و تصویب قوانین صریح برای استقلال نهادی، مالی و تصمیم‌گیری رگولاتورهاست. رگولاتور باید از منابع مالی مستقل، دوره تصدی امن مدیران و مصونیت نسبی از مداخله سیاسی برخوردار باشد. هم‌زمان، ظرفیت فنی این نهادها از راه جذب نیروی متخصص، توسعه ابزارهای تحلیلی و استفاده از داده‌های بزرگ تقویت می‌شود. استقرار سامانه‌های ملی هزینه‌یابی و پایش بازار، امکان تنظیم‌گری مبتنی بر شواهد را فراهم کرده و تصمیمات قیمتی را از حالت سلیقه‌ای خارج می‌کند. معیار موفقیت این راهبرد، افزایش استقلال عملیاتی رگولاتورها و کاهش مداخلات موردی و دستوری دولت در بازارهاست.

(ت) نتیجه‌گیری و چشم‌انداز سیاستی اقدامات مورد نیاز

قیمت‌گذاری دستوری در شکل کنونی خود، نه یک ابزار موقت و کم‌هزینه برای مدیریت بازار، بلکه بخشی از یک چرخه ناپایدار در حکمرانی اقتصادی است که پیامدهای آن به تدریج انباشته شده و آثارش از سطح بازارها فراتر رفته است. تداوم این سیاست بدون اصلاح نهادی و بازتعریف نقش دولت، عملاً به تعویق انداختن هزینه‌هایی است که در نهایت با شدت بیشتری بر اقتصاد، جامعه و نظام حکمرانی تحمیل خواهند شد. از این‌رو، انتخاب پیش‌روی سیاست‌گذار نه میان «کنترل قیمت یا رهاسازی بازار»، بلکه میان اصلاح مدیریت‌شده در زمان حاضر و یا رویارویی با بحران‌های عمیق‌تر در آینده است.

در کوتاه‌مدت، استمرار قیمت‌گذاری دستوری ممکن است به حفظ ثبات ظاهری قیمت‌ها و کاهش مقطعی فشار اجتماعی بینجامد، اما این ثبات به سرعت جای خود را به کمبود کالا، صف‌های خرید، گسترش بازارهای غیررسمی و افزایش رانت‌جویی می‌دهد. فاصله میان قیمت رسمی و قیمت بازار افزایش می‌یابد و اعتماد عمومی به کارآمدی سیاست‌ها ضعیف می‌شود. در چنین شرایطی، دولت ناچار خواهد شد برای مهار پیامدهای ناخواسته سیاست خود، به مداخلات جبرانی پرهزینه‌تر متوسل شود؛ مداخلاتی که هم هزینه‌های بودجه‌ای را افزایش می‌دهد و هم بار سیاسی تصمیم‌گیری را سنگین‌تر می‌کند.

در میان‌مدت، تداوم این رویکرد به فرسایش بنیان‌های تولید و سرمایه‌گذاری منجر می‌شود. بنگاه‌ها، به‌ویژه در صنایع سرمایه‌بر، انگیزه خود را برای نوسازی فناوری و افزایش ظرفیت از دست می‌دهند و زیان انباشته به یک وضعیت ساختاری تبدیل می‌شود. هم‌زمان، فشار بر نظام بانکی برای تأمین مالی بنگاه‌های زیان‌ده افزایش یافته و ناترازی‌های مالی تشدید می‌گردد. در این مقطع، سیاست‌گذار با اقتصادی روبرو خواهد شد که از یک‌سو توان عرضه آن تضعیف شده و از سوی دیگر شکنندگی مالی آن افزایش یافته است؛ درحالی‌که فضای مانور برای اصلاحات نیز به مراتب محدودتر شده است.

در بلندمدت، پیامدهای عدم اصلاح قیمت‌گذاری دستوری، فراتر از ناکارایی اقتصادی خواهد بود. تداوم تصمیم‌گیری‌های دستوری و غیرشفاف، مشروعیت نهادهای تنظیم‌گر را تضعیف کرده و حکمرانی اقتصادی را به‌طور مزمن سیاسی‌زده می‌کند. سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی به سیاست‌گذاری کاهش می‌یابد و اقتصاد در چرخه‌ای گرفتار می‌شود که در آن هر شوک قیمتی جدید، مداخلات

شدیدتر و پرهزینه‌تری را طلب می‌کند. در چنین شرایطی، اصلاحات ناگزیر آینده نه‌تنها دشوارتر، بلکه از نظر اقتصادی و اجتماعی پرهزینه‌تر و پرتنش‌تر خواهد بود.

تحولات اجتماعی و اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که بخش معناداری از نارضایتی عمومی، ریشه در فشارهای معیشتی، بی‌ثباتی اقتصادی و بی‌اعتمادی به کارآمدی سیاست‌های کنترلی دولت دارد. در این فضا، قیمت‌گذاری دستوری نه‌تنها به‌عنوان ابزار حمایت از معیشت عمل نکرده، بلکه در بسیاری از موارد به نماد ناکارآمدی، تبعیض و رانت‌جویی تبدیل شده است. تداوم این رویکرد، به‌ویژه در شرایط پس از اعتراضات، خطر تشدید شکاف دولت-جامعه و فرسایش بیشتر سرمایه اجتماعی را در پی دارد.

مدیریت مطالبات اقتصادی جامعه، نه از راه سرکوب قیمت‌ها، بلکه از راه بازتعریف نقش دولت در بازار و حمایت مستقیم، شفاف و هدفمند از معیشت امکان‌پذیر است. دولت ناگزیر است به تدریج از نقش «تعیین‌کننده قیمت» فاصله گرفته و به نقش «تنظیم‌گر بازار» و تضمین‌کننده حداقل معیشت» گذار کند. استمرار قیمت‌گذاری دستوری حتی اگر در کوتاه‌مدت به کنترل ظاهری قیمت‌ها منجر شود، در میان‌مدت خود به عامل بازتولید نارضایتی‌های اجتماعی تبدیل خواهد شد.

در حوزه حمایت اجتماعی، تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که حمایت از راه قیمت‌گذاری، نه عادلانه است و نه در افکار عمومی قابل دفاع. سرکوب قیمت‌ها عملاً به نفع گروه‌های برخوردارتر و واسطه‌ها عمل کرده و سهم دهک‌های پایین از این حمایت محدود بوده است. در برابر، پرداخت‌های مستقیم، کالابرگ هدفمند و تقویت نظام تأمین اجتماعی این امکان را فراهم می‌کند که دولت به‌صورت شفاف و قابل رصد، مسئولیت خود در قبال معیشت اقشار آسیب‌پذیر را بر عهده بگیرد. در شرایط پس از اعتراضات، حمایت معیشتی تنها یک ابزار اقتصادی نیست، بلکه نقش یک «سپر روانی» را برای جامعه ایفا می‌کند. پرداخت یارانه یا کالابرگ پیش از اصلاح قیمت‌ها، این پیام را منتقل می‌کند که دولت شوک را پیش‌بینی کرده و مسئولیت آن را پذیرفته است. سادگی، فوریت و شفافیت در اجرای این حمایت‌ها، مستقیماً بر ادراک عدالت و اعتماد عمومی اثر می‌گذارد؛ حتی پیش از آنکه آثار واقعی اقتصادی آن نمایان شود.

بر این اساس، توصیه سیاستی کلیدی در کوتاه‌مدت آن است که پیش از هرگونه اصلاح قیمتی، سازوکار جبران معیشتی فعال و به‌صورت عمومی اعلام شود. هم‌زمان، حذف قیمت‌گذاری دستوری از کالاها و خدمات کم‌حساسیت اجتماعی می‌تواند به‌عنوان گامی کم‌هزینه، زمینه اعتمادسازی و آزمون مسیر اصلاحات را فراهم آورد. در میان‌مدت، اصلاح تدریجی قیمت کالاهای اساسی باید همراه با بازطراحی یارانه‌ها-به‌ویژه در حوزه انرژی- و تقویت پایه‌های مالیاتی مرتبط با رانت، سوداگری و فعالیت‌های غیرمولد انجام شود تا هم عدالت توزیعی تقویت گردد و هم مقبولیت اجتماعی اصلاحات افزایش یابد.

یکی از خلأهای مهم تجربه‌های پیشین اصلاح قیمت‌ها، نبود سازوکارهای توقف یا بازنگری در صورت بروز شوک‌های غیرقابل پیش‌بینی بوده است. طراحی یک قاعده شفاف برای «توقف خودکار» اصلاحات در صورت جهش تورمی یا اختلال جدی در معیشت، نه نشانه ضعف سیاست، بلکه بیانگر بلوغ حکمرانی است و می‌تواند ریسک اجتماعی اصلاحات را به‌طور معناداری کاهش دهد؛ و سرانجام آنکه، موفقیت اصلاحات اقتصادی بدون روایت‌سازی فعال و گفت‌وگوی مستمر با جامعه امکان‌پذیر نیست. توضیح شفاف هزینه‌های پنهان قیمت‌گذاری دستوری، گزارش منظم آثار سیاست‌ها و برقراری ارتباط صادقانه با افکار عمومی، بخشی از خود سیاست است نه پیوست آن. سکوت ارتباطی یا اطلاع‌رسانی دیرنگام، حتی اصلاحات درست را به تصمیمات ناگهانی و تحمیلی تبدیل می‌کند و زمینه سوءبرداشت و نارضایتی را بازتولید می‌نماید.



چشم‌انداز نهایی این گزارش، حرکت به سوی حذف کامل قیمت‌گذاری دستوری و استقرار نظام بازار رقابتی همراه با حمایت اجتماعی پایدار است. پایداری این مسیر، منوط به آن است که منابع حمایت معیشتی از محل‌های غیرتورمی، شفاف و قابل دفاع تأمین شود و دولت به‌طور روشن و علنی تعهد دهد که جبران معیشتی از مسیر استقراض، چاپ پول یا منابع ناپایدار تأمین نخواهد شد. در فضای پس از اعتراضات، جامعه بیش از آنکه به وعده اصلاحات قیمتی واکنش نشان دهد، به نشانه‌های عملی تعهد دولت به مهار تورم حساس است؛ نشانه‌هایی که می‌توانند به‌مثابه یک «قرارداد اعتماد» میان دولت و جامعه عمل کنند.

اصلاح قیمت‌گذاری دستوری در شرایط کنونی، تنها یک اصلاح اقتصادی نیست، بلکه بخشی از فرآیند بازسازی اعتماد عمومی و مدیریت مطالبات اجتماعی است. هزینه تصمیم‌گیری امروز، به‌مراتب کمتر از هزینه تعویق اصلاحات و روبرو شدن با موج‌های بعدی نارضایتی خواهد بود. این تصمیم نیازمند اراده سیاسی در بالاترین سطح و فرستادن یک پیام روشن به جامعه است: تغییر رویکرد در حکمرانی اقتصادی آغاز شده و معیشت مردم از مسیر شفاف، عادلانه و پایدار حمایت خواهد شد.

گزارش تصویری از برگزاری نشست

